

رابطه قرآن و علوم انسانی*

آیت الله العظمی جعفر سبحانی**

چکیده

موضوع در علوم انسانی، انسان است که در قرآن از مزایایی برخوردار است که هیچ یک از آنها در نگرش غرب نیست. انسان غربی در آغاز و پایان بریده از خواست و هیچ پیوندی با او ندارد؛ در حالی که در علوم انسانی اسلامی، انسان از آن خداست و به سوی او باز می‌گردد. از طرفی هدف از تدوین علوم انسانی در مکتب غرب، فقط ارائه بهره‌گیری از مواهب طبیعی، زندگی لذت‌بخش، تولید و مصرف است و در مقابل غرض از تدوین علوم انسانی از منظر قرآن، پرورش انسان کاملی است که جانشین خدا در روز زمین باشد و با کمالات وجودی و رفتاری خود، مظهر کمالات بی‌نهایت خدای عزوجل باشد.

واژگان کلیدی: قرآن، علم، علوم انسانی، غرب، انسان غربی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۹/۹ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۹/۲۰.
** استاد درس خارج حوزه علمیه قم و ریاست مؤسسه آموزش عالی امام صادق علیه السلام: info@shia.ir

مقدمه

سالهاست که افراد دلسوز در نظام اسلامی، مسئله‌ای به نام «اسلامی کردن علوم انسانی» را مطرح کرده‌اند و در این باره کتاب‌ها و مقالاتی نوشته شده و نشست‌هایی نیز برگزار شده است. از روزی که در ایران دانشگاه تأسیس شده، علوم انسانی با اصول برگزیده غربیان تدوین شده و اساتید دانشگاه نیز نوشته‌های آموزشی خود را بر اساس آن اصول تدوین نموده‌اند و فارغ التحصیلان این رشته جز تقریر سخنان غربیان، چیزی نیاموخته‌اند؛ لذا اسلامی کردن علوم انسانی در این شرایط، همت والای اساتید و متفکران را می‌طلبد تا بتوانند در برابر نظریه‌ها و فرضیه‌های غربیان، اصول و حیانی را جایگزین سازند.

البته اسلامی کردن این چنین دانش‌ها به معنای بریدگی از آموخته‌های غربی و کنار نهادن کامل آنها نیست، بلکه پس از الگوپذیری از اصول اسلامی، افکار آنان را باید بازنگری و بررسی کرد و از آنچه با معارف و حیانی در تضاد نباشد، باید به نحو مقتضی بهره‌گیری کرد. حال پرسش مطرح، چیستی علت این تحوّل است و اینکه چه مشکلی در علوم انسانی از منظر غربیان هست که چنین تحوّل و دگرگونی را می‌طلبد؟

پاسخ این پرسش نیاز به بیان مفصلی دارد که این نوشته عهده‌دار آن است.

در مقدمه یادآور می‌شویم که در فلسفه یونانی و پس از آن در فلسفه اسلامی، امور هشتگانه‌ای به نام «امور ثمانیه» مطرح است و فلاسفه معتقد به برخورداری هر دانشی از دانش‌های بشری به این امور هستند و بر آن‌اند که استادان هر علمی باید آنها را به دانشجویان بیاموزند؛ چرا که این امور هشتگانه متکفل بیان سه امر است: ۱. موضوع علم؛ ۲. محمول علم؛ ۳. غایت و غرض از علم؛ یعنی هر علمی برای خود موضوع، مسائل و محمولات، و غرضی دارد که با اینها از دیگر علوم تمایز می‌یابد.

از دیدگاه قرآن، موضوع، محمول و هدف در علوم انسانی، با امور سه‌گانه‌ای که در منظر غربی مطرح است، کاملاً مغایر و مباین می‌باشد و در جامعه اسلامی نمی‌توان دومی را جایگزین اولی ساخت. توضیح این دوگانگی‌ها در مراحل سه‌گانه را می‌توان به قرار ذیل تشریح کرد:

یک - انسان از دیدگاه قرآن

موضوع در هر دو دیدگاه انسان است، اما نگرش اسلام به انسان با نگرش غرب کاملاً متفاوت می‌باشد؛ زیرا انسان در قرآن از مزایایی برخوردار است، و هیچ یک از مزایا در نگرش غرب نیست.

۱. خلیفه الله در روی زمین

قرآن انسان را (نه تنها حضرت آدم علیه السلام) به عنوان خلیفه خویش در روی زمین مطرح می‌کند و در خطاب به فرشتگان می‌گوید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره / ۳۰)؛ «من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد». ناگفته پیداست باید خلیفه از یک رشته کمالات و توانمندی‌ها برخوردار باشد که در پرتو آنها بتواند به جانشینی خود بر روی زمین از خدای کمال مطلق تحقق بخشد.

۲. معلم و آموزگار فرشتگان

خلیفة الله در روی زمین اسماء را از خدا آموخت، چنان که می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (بقره / ۳۱)؛ «سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت».

از نظر مفسران مقصود از اسماء، الفاظ و نام‌های اشیا نیست بلکه آگاهی از اسرار هستی است که این اسماء، گویای اجمالی از آنهاست. آنگاه خدا به وی امر کرد که آنها را به ملائکه بیاموزد؛ چنان که می‌فرماید: ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ (بقره / ۳۳)؛ «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن».

۳. انسان مسجود ملائکه

سومین امتیاز انسان این است که خدا به فرشتگان امر کرد که به عنوان تکریم بر آدم سجده کنند، چنان که می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ (بقره / ۳۴)؛ «آنگاه که به فرشتگان امر کردیم که بر آدم سجده کنند». و همگان سجده کردند جز شیطان که مطرود درگاه الهی گردید؛ هر چند به ظاهر فرشتگان بر آدم سجده کردند، ولی سجده بر آدم نمادی بر سجده بر مطلق انسان بود و لذا در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ (اعراف / ۱۱)؛ «ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت‌بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود».

شیوه استفاده از این آیه که سجده بر نوع انسان بوده نه بر شخص، این است که در این آیه، آفرینش آدم، آفرینش همه انسان‌ها و صورت‌گیری او صورت‌گیری همه قلمداد شده است؛ به

گواه اینکه محور سخن، آفرینش آدم ابوالبشر است، ولی در عین حال لفظ ضمیر جمع به کار می‌برد و می‌گوید: «خَلَقْنَاكُمْ» و «صَوَّرْنَاكُمْ». طبعاً باید گفت: سجده بر آدم نیز سجده بر همه انسان‌ها بوده است.

در آیات دیگر نیز می‌بینیم که هبوط آدم، هبوط همه انسان‌ها و حیات و مرگ انسان در زمین، حیات و مرگ همگان به شمار آمده است. این نیز موجب تداعی این معناست که هر چه بر آدم حکم شده است، حکم بر تمام انسان‌ها بوده است، چنان که می‌فرماید: «قَالَ أَهْبَطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (اعراف / ۲۴)؛ «خدا گفت: فرود آید، در حالی که برخی دشمن برخی دیگر هستید و زمین برای شما جایگاه بهره‌مندی محدودی است».

نیز می‌فرماید: «قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ» (اعراف / ۲۵)؛ «خدا گفت: در روی زمین زندگی می‌کنید و در آنجا می‌میرید و از آنجا برانگیخته می‌شوید».

۴. حامل امانت الهی

امانت الهی بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه شد، آنها از پذیرش آن ابا و ورزیده، خود را شایسته تحمل آن ندیدند، ولی انسان پذیرای آن گردید. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب / ۷۲)؛ «ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید. او بسیار ظالم و جاهل بود (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت)».

۵. تسخیر جهان برای او

انسان گل سرسید جهان آفرینش است که جهان برای بهره‌مندی او آفریده شده است. این مطلب در این آیه به تصویر کشیده شده است: «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ أَسَبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (لقمان / ۲۰)؛ «آیا ندیدی خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، مسخر شما کرده و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می‌کنند!».

۶. ارزش انسان

انسان از ارزش بالایی برخوردار است که کشتن یکی معادل کشتن همه انسان‌ها و احیای یکی همسنگ زنده نمودن همه است: ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا يَغَيِّرْ نَفْسًا أَوْ فَسَادًا فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمْسِرُونَ﴾ (مائده / ۳۲)؛ «هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها پس از آن در روی زمین، تعدی و اسراف کردند».

۷. الهام شدن نیکی و بدی‌ها به او

انسان بدون اینکه در مکتبی درس بخواند و در برابر استادی زانو بزند، از درون، با نیکی‌ها و بدی‌ها آشناست: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس / ۳)؛ «زشتی‌ها و خوبی‌ها را به وی الهام کرد».

بر خلاف گروهی که می‌گویند: نفس انسانی توانایی شناخت خوبی‌ها و بدی‌ها را ندارد و باید از طریق شرع (معلم خارجی) آموزش یابد. این آیه درست بر خلاف این نظریه است و گواهی می‌دهد که انسان در مکتب آفرینش و فطرت با این دو آشنا می‌شود و با چنین آشنایی در مقابل معلم خارجی (شرع انور) حاضر می‌شود.

قرآن حاکی است که هنگامی که قایل، هابیل را کشت، از کرده خود نادم و پشیمان گشت و بر زشتی عمل خود پی برد: ﴿فَأَصْبَحَ مِنَ الْغَادِمِينَ﴾ (مائده / ۳۱). در حقیقت، ندامت و پشیمانی او حاکی از آگاهی وی از زشتی عمل خویش بود که آن را در مکتب فطرت آموخته بود؛ زیرا هنوز از جانب خدا، شریعتی بر هدایت انسان فرود نیامده بود، و نزول شرایع از دوران نوح آغاز شده است چنان که در قرآن به این نکته تصریح شده است: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ (شوری / ۱۳)؛ «آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را به سوی تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم، این بود که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید. بر مشرکان گران است آنچه شما را به سوی دعوت می‌کنید. خداوند هر کس را بخواهد برمی‌گزیند و کسی که به سوی او باز گردد، هدایت می‌کند».

بنابراین عدالت خواهی، ستم ستیزی، پاسداری از پیمان و گریز از پیمان شکنی، همگی در آفرینش انسان نهادینه است و هرگز آنها را از کسی نیاموخته است؛ لذا می‌فرماید: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ (ذاریات / ۲۰-۲۱)؛ «و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است. و در وجود خود شما (نیز آیاتی است). آیا نمی‌بینید؟!».

۸. طرح مستقل در آفرینش

انسان از نظر قرآن، طرح مستقل در آفرینش دارد و این موجود زنده در روز نخست به همین شکل و کیفیت آفریده شده است و اگر مرور زمان تفاوت‌هایی در سیمای او پدید آورده، مربوط به حالات و عوارض اوست. این دیدگاه درست بر خلاف نظریه‌ای است که انسان را از دیگر جانوران مشتق شده و تکامل یافته می‌داند که سرانجام از نوعی به نوعی تبدیل گشته تا انسان کنونی پدید آمده است.

۹. مرگ او پایان زندگانی وی نیست

مرگ دروازه‌ای برای ورود به حیات دیگر است؛ به دیگر سخن، انسان از طریق مرگ، قالبی را رها کرده و با قالب دیگر (بدن برزخی) تا مدتی به زندگی ادامه می‌دهد. قرآن در برابر شبهه آنان که می‌گویند اگر ما مردیم و در زمین گم شدیم آیا امکان دارد که آفرینش جدیدی داشته باشیم، پاسخ می‌دهد که مرگ برابر با گم شدن و نابود گشتن نیست. قرآن کریم با بیانی لطیف به این حقیقت اشاره می‌کند: ﴿وَقَالُوا أَبَدًا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَنْعِمًا لَعِي خَلَقَ جَدِيدَ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ * قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ (سجده / ۱۰-۱۱)؛ «آنها گفتند: آیا هنگامی که ما (مردیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟! ولی آنان لقای پروردگارشان را انکار می‌کنند. بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد. سپس شما را به سوی پروردگارتان باز می‌گرداند».

فهم دقیق معنای آیه به آشنایی با معنای اصیل «توفی» بستگی دارد. معنای اصیل این لفظ همان گونه که در «لسان العرب» (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۰ق: ۱۵/۳۹۸، ماده «وفی») آمده، «أَخَذَ» و «گرفتن» است نه میراندن و اگر کسی آیات قرآن را در این باره به دقت مطالعه کند به معنای واقعی آن پی می‌برد. در این صورت، آیه چنین می‌فرماید: فرشته مأمور این کار، شماها را می‌گیرد و بدانید که روح و نفس که واقعیت شماسست، نزد ماست، و

آنچه پراکنده می‌شود، شما نیستید، بلکه ابزار و ادوات این واقعیت است. حال باید دید آن شمایی که فرشته آن را می‌گیرد، چیست؟ مسلماً آن واقعیت از نظر فلسفی نفس انسانی و به اصطلاح شرع، روح انسان است که در نزد خدا محفوظ است و به هنگام تحقق معاد بار دیگر با بدن عنصری همراه می‌گردد.

۱۰. حیات جاودان در رستاخیز

پس از سپری شدن دوران زندگی موقت در برزخ، زندگی جاودانه آغاز می‌شود و هر فردی به سزای کردار خود می‌رسد: «إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ». گروه نخست در بهشت برین و گروه دوم در دوزخ سوزان.

دو- انسان از دیدگان غربیان

پیش از این گذشت موضوع در علوم انسانی، خواه از دیدگاه قرآن یا از دیدگاه دانشمندان غربی، همان انسان است و از نظر قرآن با ویژگی‌های او آشنا شدیم، اکنون وقت آن رسیده است که نظری به دیدگاه پایه گذاران علوم انسانی در غرب بیفکنیم و با ویژگی‌های انسانی در این مکتب نیز آشنا شویم.

انسان در این دیدگاه موجودی طبیعی است که ریشه‌اش به دو جزء (تخمک و کرم) برمی‌گردد که پس از انعقاد نطفه در رحم مادر رشد کرده و پس از خروج از رحم در پرتو یک رشته قوانین مادی حاکم بر همه جانداران به زندگی خود ادامه می‌دهد. آنگاه که توان زندگی کاهش یافت، مرگ او که به معنای پایان زندگی اوست، فرا می‌رسد و از او دیگر جز بر سر زبان‌ها و نوشته‌ها خبری باقی نمی‌ماند.

در این دیدگاه انسان که در آغاز و پایان، بریده از خداست و هیچ نوع پیوندی با او ندارد، حتی اگر از او سؤال شود، از کجا آمده‌ای، پاسخی جز اینکه بگوید از دو جزء پدر و مادر، چیز دیگری ندارد. وجود انسان در این منظر بسان یک کتاب خطی قدیمی است که چند برگ از آغاز آن افتاده باشد و انسان نتواند مؤلف و نام کتاب را به دست آورد. بنابراین، موضوع در علوم انسانی غربی، انسانی است که هیچ پیوندی با خدا ندارد، در حالی که موضوع در علوم انسانی اسلامی، انسانی است که با ویژگی‌های دهگانه پدید آمده است. مسلماً اختلاف در موضوع مایه تعدد و دگرگونی دو علم خواهد بود و نمی‌تواند یکی جایگزین دیگری باشد.

سخنی از لاپلاس و اگوست کنت

لاپلاس (۱۷۴۹-۱۸۲۷م) ریاضی‌دان، فیزیک‌دان، اخترشناس و فیلسوف فرانسوی، نظریه‌ای درباره چگونگی پیدایش زمین و کرات آسمانی ارائه نمود. وقتی از او پرسیده شد: چرا در تبیین فرضیه خود، نامی از خدا نزدیک، گفت: در فرضیه نیاز به خدا نیست. یعنی قوانین موجود در دل ماده برای تحقق فرضیه کافی است و نیازی به قدرت مافوق نیست.

اگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷م) دانشمند و فیلسوف فرانسوی تجربه‌گرا آشکارا می‌گوید: در تبیین جهان آفرینش دو دوره سپری شده و اکنون دوره تجربه و آزمایش است. دوره نخست دوره ربانی بود، بشر همه حوادث و پدیده‌ها را از طریق اعتقاد به خدا تفسیر می‌کرد و چنین می‌اندیشید که او بود که زمین و آسمان‌ها را آفرید، او باران می‌فرستد و گل‌ها را می‌رویاند.

دوره دوم مربوط به ماوراء طبیعت است که [خداوند]، حوادث جهان را به دست موجودات مجرد مانند فرشته و عقول و نفوس می‌سپرد و از این طریق جهان را تفسیر می‌کرد. اکنون دور سوم آغاز شده که باید همه حوادث و رویدادها را به محک تجربه زد و نتیجه گرفت و با دو دوره قبل خداحافظی کرد.

علوم انسانی در غرب بر چنین افکاری استوار است. این دو دانشمند تصور می‌کنند که علل و اسباب طبیعی در عرض خدا هستند. حتماً باید یکی را گرفت و دیگری را رد کرد، ولی به دلیل دوری از مشرق زمین و فلسفه اسلامی از این غافلند که باید هر دو را گرفت. مشیت الهی بر این تعلق گرفت که جهان ماده بر اصول علل و اسباب اداره شود و در عین حال تمام نظام با آنچه در درون او از علل و اسباب است، مخلوق خدا و قائم به وجود اوست و در هر لحظه از آن مقام منبع، هستی پذیرفته و نور پاش می‌شود و به قول عارف شبستری:

سیه رویی ممکن در هر دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم

مسائل و محمولات در دو دیدگاه

سخن درباره موضوع علوم انسانی در دو دیدگاه گذشت، حال به تبیین مرحله دوم می‌پردازیم. مرحله دوم مربوط به مسائل و محمولات موجود در دو نظریه است که در توضیح اختلاف این دو فقط به تبیین یک مثال بسنده می‌کنیم که همان مسئله خداجویی و خداگرایی انسان است.

الف) تحلیل خداجویی انسان از دیدگاه اسلام

در تمام تمدن‌های هفده‌گانه‌ای که باستان‌شناسان گزارش کرده‌اند، بشر خداجو بوده و به عناوین مختلف خدا را تصور کرده و در برابر او خضوع نموده و زندگی او جدا از معبد و پرستش‌گاه نبوده است؛ لذا این حالت یکی از دیرینه‌ترین ویژگی‌های انسان می‌باشد.

فرید وجدی دانشمند معروف مصری می‌نویسد: «نتیجه کاوش در طبقات زمین می‌رساند که بت پرستی از روشن‌ترین و بارزترین ادراکات بشر بوده، گویی اعتقاد به مبدأ با پیدایش بشر به وجود آمده است» (ر.ک: وجدی، دائرة المعارف، بی‌تا: ماده «اله» و «وثن»).

شوپنهاور از دانشمندان غربی گرایش مذهبی را در انسان به اندازه‌ای عمیق می‌داند که آن را فصل ممیز انسان می‌شمارد و می‌گوید: «انسان حیوانی است متافیزیک» (زندگی و اصالت مذهبی، ۳۱؛ به نقل از فلیسین شاله، «متافیزیک»، ۱۱).

در فصول تاریخ بشر نمی‌توان فصلی یافت که در آن تمایل انسانی به ماورای طبیعت منفی باشد، بلکه حس مذهبی در میان تمام اقوام و ملل، جزء لاینفک زندگی تشخیص داده شده که همواره با آنها بوده و هست تا آنجا که جان آر. ایورث، استاد دانشگاه کلمبیا درباره مذهب می‌گوید: «هیچ فرهنگ و تمدنی را در نزد هیچ قومی نمی‌توان یافت مگر آنکه در آن فرهنگ و تمدن، شکلی از مذاهب وجود داشته است. ریشه‌های مذهب در اعماق تاریخ تا اعماق تاریکی از تاریخ که ثبت نشده و به دسترس بشر نرسیده، کشیده است» (مذهب در آزمایش‌ها و رویدادهای زندگی، ۹).

حس دینی هم اکنون در میان ملل متمدن جهان یک حس طبیعی است که در هر گوشه‌ای از جهان برای خود تجلیاتی دارد. در عصر حاضر، قسمت مهمی از روی زمین را معابد، کلیساها و مساجد و بتکده‌ها اشغال کرده است و ندای «الله اکبر» در روزهای جمعه و غیر آن از گلدسته‌های مساجد مسلمانان و صدای ناقوس کلیساها در روزهای یکشنبه طنین انداز است و اگر با هواپیما از فراز قاره‌های مختلف جهان به دقت رصد شود، آثار و جلوه‌های این حس را هم در میان غنی‌ترین و صنعتی‌ترین کشورهای جهان و هم در میان فقیرترین و عقب مانده ترین ملل، با دیدگان خود مشاهده می‌کنیم. آیا این چنین حس کلی و عمومی، آن هم در تمام اعصار و قرون در میان تمام ملل جهان از غنی و فقیر، نشانه فطری بودن آن و خداجویی نیست؟

اسلام این خداجویی را از طریق فطرت و آفرینش تفسیر می‌کند و می‌گوید: خداجویی و خداگرایی جزء آفرینش اوست و در یک معنای خداخواهی، ندایی است که انسان آن را در درون می‌شنود: ﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ الْعَاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ الْعَاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (روم / ۳۰)؛ «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده است. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند».

ب) تحلیل خداجویی از دیدگاه غرب

پدیده دیرینه خداجویی انسان در علوم انسانی غربی به دو گونه تفسیر و تفسیر می‌شود: اول: خوف از پدیده‌های زمینی و آسمانی، بشر را بر آن داشت که برای خود پناهگاهی بیندیشد تا او را از زلزله‌ها، سیل‌ها و صاعقه‌ها صیانت بخشد و اگر چنین خوفی در کار نبود، اندیشه خداگرایی در حیات انسانی پدید نمی‌آید. دوم: گاهی می‌گویند حالت روان‌شناسانه نیاز کودک به پدر سبب خداجویی انسان شده است؛ زیرا کودک پیوسته بر پدر و مادر تکیه می‌کند. ادامه این حالت سبب شد که وی نیز در دوران بزرگی نیز به دنبال جانشین برای پدر باشد که حالت روانی او را تأمین کند.

سه - مسائل تربیتی و علوم انسانی

از مسائل مطرح در علوم انسانی مسئله تربیت کودک، جوان و جامعه است. واژه «تربیت» مصدر «رَبَّى، رَبَّی» به معنای پروراندن و پرورش دادن است. ناگفته پیداست که پروراندن چیزی، جدا از وجود بالقوه آن نیست که مربی با درایت خاصی پرده از وجود آن برداشته، آن را به حد کمال و به فعلیت برساند.

از نظر اسلام مایه سعادت کودک، جوان یا جامعه در وجود خود انسان نهادینه شده است و کار مربی ایجاد محیط مناسب برای رشد آن است؛ بنابراین، مربی «نوآور» نیست، بلکه بازگو کننده چیزی است که قبلاً در آفرینش انسان قرار داده شده و موجود می‌باشد.

در اینجا مکتب تربیتی اسلام رنگ خاصی پیدا می‌کند؛ زیرا:

اولاً: از آنجا که در این مکتب حسن و قبح عقلی مطرح است یعنی هر انسانی از درون، خوبی‌ها و زشتی‌ها را درک می‌کند، کار مربی تذکر و یادآوری ندهایی است که انسان آنها از درون می‌شنود، چنان که می‌فرماید: ﴿ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴾ (شمس / ۸)؛ «سپس فجور و تقوا(شر و خیرش) را به او الهام کرده است».

و به قول سراینده:

در اندرون دل من خسته دل ندانم چیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
ثانیاً: منافع زودگذر مادی سبب می‌شود که انسان توجیه‌گر کردارهای زشت خود باشد و شیطنت
نفسانی با آرایشی خاص، کارهای زشت را خوب جلوه می‌دهد و سرانجام ندای درونی توان خود را از
دست می‌دهد و انسان در گرداب گناه قرار می‌گیرد. برای علاج چنین پیش آمدها، پشتونه‌ای لازم
است که توان وجدان را بالا ببرد و آن جز اعتقاد به خدا و روز جزاء و به عبارت کوتاه تر، غیر دین چیز
دیگری نیست؛ یعنی اعتقاد به خدایی که ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ (غافر/ ۱۹)؛ «او
چشم‌هایی را که به خیانت می‌گردد و آنچه سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند».

مسائل تربیتی در اسلام بر دو اصل «وجدان» و «دین» استوار است، ولی همین مسائل
در علوم انسانی غرب به گونه دیگر مطرح است. در مکتب غرب از میان ابزارهای شناخت به
تجربه بیش از هر ابزاری، ارزش داده می‌شود و چون تجربه ثابت نموده که درست گویی
غالباً مایه سودمندی و دروغ‌گویی مایه ریامندی انسان است، پس باید در زندگی راست گفت
و از دروغ پرهیز نمود؛ لذا در غرب دروغ گفتن بسیار گناه بزرگ و غیر قابل بخشودگی است.
مسئله این نوع اخلاق تا حدی می‌تواند مایه سعادت جامعه باشد، ولی از آنجا که بر
اساس منافع و منفعت‌گرایی استوار است، اگر منافع کلان او با اصول اخلاقی مادی تضاد
یابد، غالباً اخلاق قربانی سودهای کلان می‌شود. بر همین مبنا در مراکز تجاری و
فروشگاه‌ها غالباً افرادی را استخدام می‌کنند تا با گشاده‌روی و زبان‌بازی با مشتری‌ها روبه‌رو
شوند تا مشتری (انسان) تصور کند که واقعاً آنان انسان‌های متخلق به اخلاق حسنه هستند.
اما آگاهان می‌دانند که این نوع برخورد با مشتری به دلیل جلب آنها برای خرید است و در
غیر آن صورت، از آداب ظاهری اگر تندگویی نباشد، خبری نیست.
از این بیان، نتیجه می‌گیریم که مسائل تربیتی در دو قلمرو یکسان نیست و باید از هم
تفکیک شوند.

چهار – مسائل سیاسی در دو قلمرو

مسائل سیاسی جز علوم انسانی است و دیدگاه دو مکتب کاملاً با هم متفاوت است.
اسلام جنگ مسلحانه را در صورتی تجویز می‌کند که طرف متجاوز باشد. در غیر این صورت،
دعوت به درگیری نمی‌کند: ﴿لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (ممتحنه/ ۸)؛ «خدا شما را (از نیکی
۱۹

کردن و رعایت عدالت) نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»

اصول سیاست اسلام علاوه بر آیات قرآن مجید، در نامه امام علی (علیه السلام) به مالک اشتر نیز تجلی می‌کند. او به استاندار مصر دستور می‌دهد: «وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا (ضارباً) تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحُّ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳، بند ۹)؛ «همچون حیوان درنده‌ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنها را غنیمت شماری؛ زیرا آنها دو گروه بیش نیستند: یا برادران دینی تو هستند یا انسان‌هایی مثل تو.»

ولی اساس سیاست غربیان بر حفظ منافع است. آمریکای جنایتکار از آن طرف دنیا، در افغانستان نیرو پیاده می‌کند؛ چرا که می‌گوید من در این سرزمین منافی دارم برای حفظ منافعم از نبرد ناگزیرم.

امروز آمریکا سر و صدایی به راه انداخته که در صدد انتقال سفارتخانه خود به قدس شریف است. وی تمام پیمان‌ها و اصول مصوب سازمان ملل را نادیده گرفته و می‌خواهد در سرزمین دیگران سفارتخانه باز کند.

دوگانگی در هدف و غرض

در آغاز سخن یادآور شدیم، هر دانشی، جدا از سه مؤلفه نیست؛ یعنی: موضوع و محمول و غایت. درباره دو امر نخست نیز روشن شد که از دیدگاه قرآن موضوع و محمول علوم انسانی، از دیدگاه غربی کاملاً متفاوت است. اکنون به تبیین مؤلفه سوم می‌پردازیم. به اجمال اشاره می‌کنیم که اهداف دو علم کاملاً متفاوت است؛ زیرا:

غرض از تدوین علوم انسانی از نظر قرآن، پرورش انسان کاملی است که جانشین خدا در روی زمین باشد و بار امانت بدوش بکشد و با کمالات وجودی و رفتاری خود، مظهر کمالات بی‌نهایت خدای عز و جل باشد: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات/ ۵۶)؛ «من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)!». چنان که آیه استرجاع نیز به آن اشاره دارد: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره/ ۱۵۶)؛ «ما از آن خداییم؛ و به سوی او باز می‌گردیم!». در حالی که اهداف و هدف از تدوین علوم انسانی در مکتب غرب، ارائه بهره‌گیری از مواهب طبیعی و زندگی لذت‌بخش و تولید و مصرف است.

نتیجه

در پایان حدیثی را از امیرمؤمنان (علیه السلام) در مورد لزوم شناخت انسان ذکر می‌شود:
قال أمير المؤمنين (عليه السلام): «أعظم الجهل، جهل الإنسان أمر نفسه أعظم الحكمة معرفة الإنسان نفسه ووقوفه عند عذر» (آمدی، غرر الحکم و دررالکلم، ۷۷).
«بدترین جهل، جهل انسان به حقیقت وجود اوست. بزرگ‌ترین حکمت و دانش شناخت خویشتن و توقف در موارد عذر است»؛ یعنی آنجا که نمی‌داند، از اظهار نظر خودداری کند.
با توجه مغایرت علوم انسانی از منظر قرآن و دانش غرب در مراحل سه گانه، موضوع، محمول و غرض نمی‌توان یکی را جایگزین دیگری ساخت. اگرچه در برخی مسائل مشترکاتی دارند، در مسائل فراوانی از هم جدا می‌باشند.

منابع

۱. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۲. آمدی، عبدالواحد، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش.
۳. جان ر. ایورت، مذهب در آزمایش‌ها و رویدادهای زندگی، ترجمه مهدی قانعی، بی‌جا: انتشارات چراغ راه، ۱۳۳۷.
۴. فیسین شاله، متافیزیک، مترجم عبدالحسین نیک‌گهر، تبریز: انتشارات کتابخانه چهر، ۱۳۳۸.
۵. فرید وجدی، محمد، دایرة المعارف، بیروت، دارالمعرفة، چاپ سوم، بی‌تا.